

جنگ اسرائیل و حماس بر بستر «اوضاع نادر» در جهان

جنگ اشغال علیه مردم فلسطین، بیش از صد سال قدمت دارد (1) و از 75 سال پیش به این سو، با تشکیل دولت اسرائیل به عنوان بازوی سیاسی و نظامی امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه، این جنگ بی وقفه ادامه داشته و زندگی و مقاومت مردم فلسطین با آن عجین شده است. اما آشکار است که جنگ جدید اسرائیل، خصلتی اضافه و متفاوت از جنگ های قبل دارد. نه به علت تفاوت ویژه ای که ارتش اسرائیل در این جنگ نشان داده و نه به خاطر این که بنیادگرایان اسلامی حماس دست به کشتار غیرنظامیان در خاک اسرائیل زدند. بلکه به این علت که تمام تضادهای کهنه در این منطقه - از جمله تضاد میان بنیادگرایی اسلامی (عمدتاً، جمهوری اسلامی ایران) و امپریالیسم آمریکا، در چارچوب دینامیک (قوای محرکه) بزرگتری ادغام شده اند. این چارچوب بزرگتر، رقابت میان قدرت های امپریالیستی ایالات متحده و اروپا در یک طرف و امپریالیست های روسیه و چین در طرف دیگر، بر سر قدرت و نفوذ سیاسی و نظامی و اقتصادی در مناطق مختلف جهان، از جمله در خاورمیانه است. این جنگ هم مانند جنگ اوکراین، لاجرم تبدیل به جنگ نیابتی میان قدرت های بزرگ امپریالیستی شده است؛ حتی اگر با این قصد شروع نشده باشد. به واقع، می توان گفت، پژوهاک نزاع آمریکا و چین بر سر «دریای جنوب» را می توان امروز در غزه شنید و شاید فردا در تهران به صدا در آید. به یک کلام، جنگ کنونی نه یک رخداد «محلی» و حتی خاورمیانه ای، بلکه علامت اوضاع ویژه ای در مقیاس جهانی است؛ اوضاعی که باب آوکیان آن را «اوضاع نادر» تحلیل کرده است. (در ادامه در همین مقاله بیشتر به این تحلیل می پردازیم).

«پدر خوانده های» این جنگ کثیف، از آمریکا و دیگر کشورهای ناتو تا روسیه و چین، از یک طرف تلاش می کنند مانع از گسترش آن شوند و از سوی دیگر، با ضرورت جلو افتادن از رقبا در مسابقه بر سر بلعیدن سهم بیشتری از خاورمیانه، دست به قمار می زنند. هیچ انتخابی که نتایجش قابل کنترل و پیش بینی باشد، در دسترس آنها نیست. آن چه در اعماق می جوشد و قدرت های امپریالیستی جهان و بازیگران منطقه ای را وادار به حرکتی می کند که نه فقط خاورمیانه بلکه کل جهان را به لبه پرتگاهی هولناک می راند، کارکرد سیستم جهانی سرمایه داری است. (2) صاعقه آشوب بی سابقه در سیستم جهانی است که اینگونه در خاورمیانه بر زمین می خورد -- در منطقه ای با بازیگران گرسنه قدرت که آنها هم زیر فشار ضرورت هایی که همین اوضاع برایشان ایجاد می کند، عمل می کنند. شهوت جنایتکارانه ملایان و نظامیان حاکم در ایران، بخشی از به وجود آمدن این وضعیت در خاورمیانه است. نه صرفاً به این علت که نیروهای شبه نظامی بنیادگرای اسلامی را پرورش می دهند. بلکه به این علت که در نزاع میان امپریالیست های رقیب، بازوی امپریالیست های روسیه و چین هستند و شبه نظامیان بنیادگرای اسلامی تحت تبعیت جمهوری اسلامی را در این قمار، به عنوان کارت های بازی استفاده می کنند.

تنها تحلیل علمی موجود که واقعیت اوضاع وحشتناک کنونی دنیا را نشان داده و شالوده ای ضروری و نقشه ای پایه ای برای برون رفت مثبت به نفع مردم تحت ستم جهان و کل بشریت ارائه می کند، تحلیل های باب آوکیان تحت عنوان «اوضاع نادر» است. (3) این تحلیل یک تحلیل ماتریالیستی است از به هم پیوستن چندین تضاد در سیستم جهانی که به طرق مختلف خود را در روابط قدرت میان امپریالیست ها، در جنگ های بی انتهای خاورمیانه، و حتی در شکاف هر دم فزاینده و بی سابقه ای که کل جامعه آمریکا (از هیئت حاکمه و تمام نهادهای ارتشی و امنیتی و سیاسی اش تا مردم) را در بر گرفته، نشان می دهد. (4) تحلیل آوکیان از «اوضاع نادر» بحث عام در مورد «سیستم سرمایه داری و تضادهایش» نیست بلکه

تحلیل کنکرت از اوضاع خاصی است که اساساً در نتیجه کارکرد این سیستم شکل گرفته است و کل سیستم سرمایه داری را در مقیاس جهانی به مخصصه ای انداخته که هیچ یک از گسل هایی را که کارکرد خود سیستم ایجاد کرده در چارچوب این سیستم نمی تواند حل کند.

وقایع اخیر در خاورمیانه و جنگ در اوکراین و کودتاهای نظامی در آفریقا نشان دهنده ظهور شکاف های ترمیم ناپذیر در ساختار نظم بین المللی و نهادهای آن است که بعد از جنگ جهانی دوم ساخته شده بود. روابط میان قدرت های امپریالیستی بخشی از این «نظم» بود که امروز به جایی رسیده که همکاری میان آنها، هرچه بیشتر محدود به مذاکره در مورد تعیین پارامترهای پیشبرد جنگ های نیابتی شان شده است. این آشوب و شکاف محدود به «روابط بین المللی» نیست. بلکه شامل انشقاق در «روابط داخلی» طبقات حاکمه امپریالیستی هم می شود. به طور مثال در جایی مانند ایالات متحده آمریکا، انشقاق در هیئت حاکمه حتی تا آستانه جنگ داخلی میان دو جناح حاکم که یکی از آنها کاملاً فاشیست شده، پیش رفته است. به طور کلی، روندهایی به راه افتاده که حتی ثبات طولانی مدت حکومت در کشورهای امپریالیستی را به چالش کشیده است. در این شرایط، اوضاع خاورمیانه می تواند تأثیرات مهمی بر مردم کشورهای امپریالیستی در آمریکای شمالی و اروپا بگذارد و چشم آنها را به روی ماهیت واقعی این دموکراسی ها باز کند که کارشان در جهان نه توزیع دموکراسی بلکه توزیع روابط و ساختارهایی است که منافع سرمایه داری- امپریالیستی آنها را به خشونت بارترین شکل ممکن تامین کند (باب آوکیان، بیسیکس 3:1) و ایجاد اسرائیل یکی از آنها بوده است. به ویژه در ایالات متحده، وجود کمونیست های انقلابی کمونیسم نوین و حزب کمونیست انقلابی فرصت بی نظیری است برای تبدیل برنامه و استراتژی و نقشه انقلاب در آمریکا به قطب تأثیرگذاری در جامعه. چنین تحولی، بی تردید تأثیرات مهمی بر مردم سراسر جهان خواهد داشت. در طرف دیگر نیز، اگر در ایران و افغانستان و فلسطین و ترکیه... همین جهان بینی و افق انقلابی قطب موثری در مبارزات مردم شود، تأثیرات سیاسی شگرفی در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی خواهد داشت. جنگ کنونی می تواند بیداری جدیدی را در کشورهای عرب منطقه به وجود آورد و نوکران دیرینه آمریکا همچون شاه اردن و رژیم مصر و سایر مرتجعین حاکم در جهان عرب را متزلزل کند. همه این ها فرصت های جدیدی است برای تغییر اوضاع سیاسی این کشورها به سمتی کاملاً متفاوت از گذشته. اما در غیاب وجود یک نیروی کمونیست انقلابی با خط و استراتژی انترناسیونالیستی، همه چیز می تواند به سمت «بدتر» برود و امکان رشد بیشتر بنیادگرایی اسلامی را هرگز نباید دست کم گرفت.

چرا بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه رشد کرد؟ چطور تبدیل به دینامیک «دو منسوخ» (5) با تأثیرات جهانی شد؟ چرا و چطور گلوبالیزاسیون سرمایه داری، تمام دنیا را هرچه بیشتر ادغام کرد و از طرف دیگر، موجب به وجود آمدن صف آرای خصمانه چین و روسیه از یک طرف و آمریکا و اروپا از طرف دیگر شد؟ چرا جمهوری اسلامی مجبور است دستش را در خون کودکان غزه بشوید؟ چرا اردوغان در ترکیه مردم کورد را کشتار می کند اما می خواهد میانجی صلح بین اسرائیل و فلسطین باشد؟ همه اینها به یک دیگر متصل هستند و ساختارهای نظم جهانی را که بعد از جنگ دوم ساخته شده بود غرق کرده اند. جواب به همه اینها درگروی درک ماهیت بسیار دینامیک سیستم سرمایه داری امپریالیسم است که در آن همه چیز بی وقفه در حال تغییر است و هیچ چیز ساکن نیست. باب آوکیان، تغییرات فاحشی که در چند دهه گذشته در اقتصاد به وجود آمده را به شکل گیری «اوضاع نادر» متصل می کند. (6) و تأکید می کند که برای فهم هر رخداد مهم که جهان را تحت تأثیر قرار می دهد و چگونگی شکل گیری آن، باید به ریشه ها نگاه کنیم و در هر مقطع، زیر بنای اقتصادی

جهان را بررسی کنیم. آن تضادی که در زیربنای اقتصادی، حرکت می کند و بشریت را دچار جنگ های ویرانگر و روابط اجتماعی خصمانه می کند، تضاد میان تولید نقشه مند و سازماندهی شده در واحدهای مجزای سرمایه داری و حاکمیت آنارشی در مقیاس بازار جهانی است. (رجوع کنید به مقاله: در باره قوه محرکه آنارشی و دینامیک های تغییر، به قلم ریچارد لوتا) این تضاد، بخشی از تضاد اساسی عصر سرمایه داری (تضاد میان هرچه اجتماعی تر شدن تولید در مقیاس بین المللی و تصاحب و کنترل هرچه خصوصی تر ثروت های تولید شده توسط معدودی سرمایه دار در معدودی کشورهای سرمایه داری امپریالیستی) و جنبه عمده آن است. این تضاد، هر واحد سرمایه داری را وادار می کند که در رقابت با سرمایه داران دیگر، طوری انباشت سرمایه کند که گویی هیچ حد و مرزی ندارد. رقابت میان قدرت های بزرگ سرمایه داری امپریالیستی بر سر تصاحب میادین و حوزه های نفوذ و سلطه سیاسی و نظامی و اقتصادی در نقاط کلیدی جهان مانند خاورمیانه، در واقع اجرایی کردن و فعلیت دادن به این ضرورت سرمایه است.

باز کردن راهی دیگر: موج نوین انقلاب های کمونیستی

تحلیل آواکیان از «اوضاع نادر» هرگز مترادف با اوضاع انقلابی نیست. در واقع، «اوضاع نادر» آبستن رخدادهای بسیار هولناک است. اما در بطن آن، پتانسیل بزرگی برای چرخاندن اوضاع به نفع انقلاب موجود است. (7) اوضاعی است که می توان برای تغییر انقلابی نیرو گرد آورد. بی ثباتی ساختارهای سیاسی و دولت ها، به طوری که دیگر نتوانند دیکتاتوری طبقاتی خود را به طور همه جانبه اعمال کنند، یک فرصت است که انقلاب را «ممکن تر از پیش» کرده است. اما، نقش نیروهای ذهنی تعیین کننده است. تحلیل آواکیان به تفصیل بر نقش نیروی ذهنی تاکید می گذارد و تحلیل از «اوضاع نادر» را به بیانیه بسیار مهم کمونیست های انقلابی آمریکا تحت عنوان «فراخوان سازماندهی برای یک انقلاب واقعی» مرتبط می کند و مرتباً تاکید می کند، درگیر فردگرایی و فلج سیاسی نشوید. این گرایش ها، فقط سیستم و «راه» های وحشتناک آن را تقویت می کند. دیالکتیک «اوضاع نادر» آن است که هر تلاشی برای اصلاح سیستم حاکم، چه در جایی مانند آمریکا یا ایران، زمان را از راه حل انقلاب ربوده و اوضاع را بدتر خواهد کرد. هرگونه تزلزل در عمل کردن بر مبنای این واقعیت، نیروهای هاری که در میدان هستند را گستاخ تر کرده و نیروهای میانی طعمه آنها شده یا به حاشیه رانده خواهند شد. امروز، مردم نقاط مختلف دنیا، امکان انقلاب کمونیستی را نمی بینند و حداکثر به دنبال رفرم و بهبود وضع این گروه و آن گروه هویتی و ملی در چارچوب وضع موجود هستند. در گره گاه کنونی اینها به شدت مضر هستند. جهان بینی فرمیستی، انکار دینامیک های واقعی جامعه است با این امید واهی که حداقل منافع موقت و قسمی این یا آن گروه را محقق کند. اما در گره گاه کنونی، همه این توهمات جاده صاف کن دهشت های بزرگتر می شوند.

در اتحادهای وسیع برای مقاومت علیه جنایت ها باید اصول و روش های جنبشی برای انقلاب را مستقر کرد

مردم نقاط مختلف جهان در همبستگی با مردم غزه و علیه جنایت جنگی اسرائیل به همبستگی بلند شده اند. این بسیار عالی است! اما وظیفه ما در عین اتحاد وسیع اصولی برای متوقف کردن جنایت های جنگی علیه مردم غزه این است که در حداکثر توانمان این آگاهی را به توده های مردم برسانیم که ریشه فجایع و رنج های امروز کجاست و راه حلش چیست: یعنی اول، کارکرد و اصول و خصایل سیستم سرمایه داری امپریالیستی که در همه جهان حاکم است و همه کثافات از آن بلند می شود:

از هولوکاست یهودیان به دست رژیم سرمایه داری امپریالیستی فاشیست هیتلر و تشکیل اسرائیل بر مبنای پاکسازی قومی فلسطینی ها تا عروج تاریک اندیشی دینی اسلامی در خاورمیانه، از گسترش حریق وار فقر تا تشدید هولناک پدر/مردسالاری در سراسر جهان، مهاجرت صدها میلیون نفر به خاطر جنگ، سرکوب، نابودی محیط زیست ... همه ربط به کارکرد این سیستم دارند. دوم، بر مبنای نقد عمیق این سیستم، پیش گذاشتن آلترناتیو جمهوری سوسیالیستی نوین به عنوان تنها راه خشک کردن سرچشمه زخم های کهنه و تازه (اصول و خصایل سیاسی و اقتصادی و فرهنگی این جمهوری توسط باب آواکیان در پیش نویس «قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی» مدون شده است و اصول جهانشمول آن در تدوین «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» به کار بسته شده است). ما باید به توده های مردم (8) در هر جای جهان بگوییم، گوشت دم توپ دولت های بیرحم نشوید. این دولت ها حتا معضلات سیستم خودشان را نه می فهمند و نه می توانند آنها را در چارچوب سیستم سرمایه داری شان حل کنند. همان طور که رفیق آواکیان تاکید می کند: «ما با یک عده حاکمانی که طرز فکر خاصی دارند روبرو نیستیم. با یک سیستم روبرو هستیم.»

سوم، در عین اتحاد گسترده برای مقابله با جنایت نسل کشانه اسرائیل باید مانع از آن شد که ماهیت ارتجاعی حماس و جمهوری اسلامی و دیگر بنیادگرایان اسلامی در پرده بماند یا با آن سازش شود.

بنیادگرایی اسلامی یا ناسیونالیسم؟

فکرسازان امپریالیسم آمریکا و اسرائیل مناظره ای با این عنوان راه انداخته اند که «آیا حماس اسلام گرا بهتر است یا ناسیونالیسم سکولار فلسطینی که نماینده اش حکومت خودگردان محمود عباس در کرانه باختری است؟» اما این چارچوبه فکری هم یک چارچوب فکری برده کننده است که ایدئولوگ های امپریالیسم آمریکا و اسرائیل تبلیغ و ترویج می کنند. جوابش قاطعانه این است: هر دو را باید دور ریخت! شاید ایدئولوژی ناسیونالیستی سکولار، به نظر «بهتر» بیاید اما از تولیدات همین سیستم سرمایه داری است و دیر یا زود جاده صاف کن ایدئولوژی «بدتر» می شود. توده های مردم به درک علمی از سرچشمه های شرایط ستمدیدگی خود نیاز دارند. منبع رنج مردم فلسطین همان است که مردم یهود را به کوره های آدم سوزی فرستاد و امروز حیات کل بشریت را با خطر جنگ هسته ای و نابودی محیط زیست تهدید می کند. این سرچشمه را فقط با انقلاب کمونیستی و نه چیزی کمتر از آن، می توان خشکاند. اگر مردم فلسطین، باز هم دست به انتخاب از میان جهان بینی ها و بی راهه هایی بزنند که محصول همان سیستمی هستند که به آنان ستم می کند، باز هم تحت ستم باقی خواهند ماند. فلسطین بخشی از دنیای در هم تنیده ای است که سرمایه داری جهانی با کارکردش به وجود آورده و مردم آن بخشی از بشریت تحت ستم دنیا هستند که در کوره آتش استثمار سرمایه داری تبدیل به یک پیکر واحد شده اند. شانس رهایی مردم فلسطین دقیقا در همین واقعیت است که بخشی از بشریت تحت ستم جهان هستند که اجزایش جدا جدا از ستم و استثمار رها نمی شوند. سیستم سرمایه داری جهانی، ما را از هر ملت و منطقه و جنسیت، در یک پیکر واحد در هم تنیده اما هم زمان ما را از یکدیگر جدا کرده و روابط خصمانه میان انسان ها به وجود آورده است. پس، مردم فلسطین نه تنها نیاز دارند که قاطعانه تاریک اندیشی دینی حماس را به زباله دانی بیندازند بلکه به جای ناسیونالیسم، افق انترناسیونالیستی را قطب راهنمای مقاومت و مبارزه انقلابی خود علیه اسرائیل کنند. عمیق ترین و ماندگارترین حمایت ها از مردم فلسطین نقد علمی و تیز رهبران کنونی و تاریخی شان است: نه فقط بنیادگرایان اسلامی بلکه جهان بینی و افق و عملکرد رهبران ناسیونالیست

سکولار فلسطینی و کل ناسیونالیسم عرب. این نقدی است که به باز شدن راه واقعی انقلاب کمونیستی در میان توده های فلسطین خدمت می کند. عین همین در مورد کوردستان و هر ملت تحت ستم دیگر صادق است (9)

پروژه های ناسیونالیستی فلسطینی که برخی نیز در زورق چپ و «مارکسیست لنینیست» پیچیده شده بودند در ابتدای شکل گیری شان هم مندرس بودند و در نهایت، به نتیجه منطقی شان در سازش با سیستم رسیدند و ورشکستگی شان جاده صاف کن بنیادگرایی اسلامی شد. اما این تفکرات همواره در میدان خواهند بود. ملت فلسطین از سرزمین اش رانده شد و از میان آنها عده زیادی از فلسطینی ها در کشورهای عرب و در جوامع غربی و روسیه تحصیل کردند. بسیاری از فلسطینی تباران در دانشگاه های غرب تبدیل به «متخصصین فلسطین و جهان عرب» شدند و نقش مهمی در پذیرفتن «قرارداد اسلو» و راه حل «دو دولت» بازی کردند. عده ای از آنان حتا پایه بنیادگرایی اسلامی شدند. عده ای دیگر به سمت تئوری های پسا استعماری رفتند تا ناسیونالیسم عرب را در لباسی دیگر احیاء کنند. و هم زمان سازش های غیر اصولی و ارتجاعی با بنیادگرایی اسلامی و جمهوری اسلامی ایران و حزب الله لبنان کردند. اما از میان آنها هرگز یک جریان کمونیستی انقلابی شکل نگرفت. این وضع را باید به طور رادیکال دگرگون کرد و برای آن باید وارد نبرد در عرصه جهان بینی و افق انقلاب شد.

ابزارگرایی روشنفکران چپ و ملی گرای فلسطین در اتحاد با رژیم های مرتجع عرب و بعد از سال 1357 با جمهوری اسلامی ایران سیاستی مفتضحانه و به شدت ضد انقلابی بود. (10) توجیه «تئوریک» این سیاست فرصت طلبانه این بود که چون فلسطین ملت تحت ستم است، بنابراین همه باید «تفاهم» داشته باشند که اینها در ازای کمک گرفتن از دولت های مرتجع خاورمیانه با آنها همکاری کنند. اما این دولت های عرب (عربستان سعودی و مصر و سوریه و اردن و تونس) بودند که از طریق این «رابطه» و تحت عنوان «جنبش ملی عرب» نقش عظیمی در مهار و منحرف و سرکوب جنبش فلسطین بازی کردند.

این اتحادهای غیر اصولی و ابزارگرایانه، آرمان مردم فلسطین را در میان مردم کشورهای دیگر که تحت ستم و استثمار شدید دولت هایشان بودند به حاشیه راند. در ایران، این مساله ابعاد غول آسایی یافت. در تمام 44 سال گذشته که توده های مردم ایران، در معرض تبلیغات جمهوری اسلامی در مورد حمایتش از «فلسطین» و «غزه» بوده اند هرگز صدایی از روشنفکران فلسطین در افشای ماهیت جمهوری اسلامی و دفاع از مبارزات مردم علیه این رژیم متعفن بلند نشد. برعکس، فعالین «سکولار» و «چپ» فلسطین در انتقاد به «چپ ایران» و دفاع شان از جمهوری اسلامی، فعال بوده اند. تفکر ابزارگرایانه ناسیونالیستی ورشکسته این جریان ها باید بدون ملاحظه کاری نقد شود و به هر طریق ممکن، خط انقلابی کمونیسم نوین و آثار باب آواکیان به نیروهای جوان فلسطین رسانده شود تا از میان آنان گروهی از کمونیست های انقلابی برخیزند و نه تنها به مردم فلسطین و خاورمیانه بلکه به همه بشریت بشارت دهند که دنیای دیگری را می توان ساخت.

مردم اسرائیل هم باید عوض شوند

اسرائیل در 75 سال گذشته بازوی قدرت نظامی و امنیتی آمریکا در خاورمیانه و شمال آفریقا بوده است. دولت های عرب منطقه که ساختارهای وابسته به نظام فرمانروایی امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه اند، برای سرکوب مخالفین خود همواره به اسرائیل متکی بوده اند. میان این دولت ها و اسرائیل تفاوت ماهوی وجود ندارد. همان طور که میان جمهوری اسلامی

ایران با اسرائیل و دولت های عرب. اما میلیون ها انسانی که در محدوده اسرائیل زندگی می کنند، همگی صهیونیست نیستند. بلکه، ایدئولوژی ارتجاعی صهیونیستی اذهان بسیار و در مقاطعی اکثریت بزرگی از آنان را به گروگان گرفته و اهالی اسرائیل با رشوه هایی که امپریالیسم می دهد، در راس زنجیره غذایی جهان قرار دارند. با این وجود آنها هم تحت تاثیر «اوضاع نادر» هستند. به ویژه آنکه گرفتار این تناقض هستند که فروپاشی قدرت امپریالیسم آمریکا در جهان، می تواند کاملاً آنها را در معرض بیرحمی دولت های ارتجاعی دیگر و گروه های بنیادگرای اسلامی و خشم کور توده های ستمدیده این منطقه قرار دهد. هنگامی که یک جریان کمونیست انقلابی متکی بر کمونیسم نوین در میان مردم فلسطین شکل بگیرد، مطمئناً تاثیرات شگرفی در گسستن بخشی از مردم اسرائیل به ویژه زنان و مردان جوان، از این ایدئولوژی خواهد داشت و می تواند وفاداری شان به دولت اسرائیل را به شدت خدشه دار کرده و به سمت اتحاد انترناسیونالیستی با مردم جهان جذب شوند. انقلاب کمونیستی در این منطقه به عده ای از آن صد هزار سرباز اسرائیلی نیاز دارد که قبل از حمله حماس، به نتانیاهو اعلام کردند حاضر به فرمانبرداری از دولت او نیستند.

صحبت از یک انقلاب واقعی است

«اینجا صحبت از یک انقلاب واقعی است و نه خود را مشغول چند تغییر کردن که به نفع شمار قلیلی باشد و کلیت این سیستم را در قدرت نگاه دارد. ... معنی انقلاب، شکل گرفتن نیرویی است بالغ بر میلیون ها نفر از بخش های مختلف جامعه که برای دست زدن به یک مبارزه همه جانبه، سازمان یافته اند تا این سیستم را سرنگون کنند و به جای آن، سیستم سیاسی و اقتصادی بنیاداً متفاوت و بسیار بهتری ایجاد کنند که سیستم *سوسیالیستی* است. سیستمی که مینایش تامین نیازهای مردم و پیش برد مبارزه برای جهانی کمونیستی است که با رسیدن آن بالاخره در همه جای دنیا بر استثمار، ستم و نابودی محیط زیست که بخشی از سوخت و ساز سیستم سرمایه داری- امپریالیسم است، نقطه پایان گذاشته خواهد شد. هرچیزی کمتر از این انقلاب، کاملاً در ریشه کن کردن معضلات یا رهنمون شدن ما به راه حل واقعی شکست خواهد خورد.» (11)

توضیحات و منابع

¹ خالد رشیدی؛ تاریخ صد ساله جنگ علیه فلسطین The Hundred Years' War on Palestine: A History of Settler Colonialism and Resistance, 1917-2017

² وقتی در مورد سیستم سرمایه داری صحبت می کنیم یعنی میلیاردها انسان چطور در یک پیکر درم تنیده زندگی را می گذرانند و وارد رابطه تولیدی می شوند (کار می کنند و بقاء می یابند) و کشورهای مختلف و طبقات حاکمه کشورها چطور سازمان می یابند و حکومت می کنند و در مقیاس جهانی چه روابطی دارند. همه اینها یعنی سیستم و امروز سیستم سرمایه داری امپریالیستی بر همه آحاد بشر و خود کره زمین مسلط است.

³ باب آواکیان، دوران نادری که انقلاب را ممکن می کند سررسیده است! چرا و چگونه این فرصت نادر را در چنگ بگیریم؟

باب آواکیان، بیانیه سال جدید (2021): نیاز اضطراری به جهانی که بنیاداً نوین است، برای رهایی تمام بشریت

باب آواکیان. آینده ای بسیار وحشتناک یا حقیقتاً رهایی بخش؛ بحران عمیق، شکاف های عمق یابنده، چشم انداز جنگ داخلی - و انقلابی که فوراً لازم است: شالوده ای ضروری، نقشه راهی پایه ای برای انقلاب

⁴ آواکیان «اوضاع نادر» را در رابطه با ایالات متحده آمریکا اینطور ترسیم می کند: نظم موجود و نهادها و هنجارهای منسجم کننده و در مرکزش، دموکراسی بورژوازی آن از هم دریده شده اند. توافقی که در هیئت حاکمه این کشور حول این هنجارها وجود داشت از هم پاشیده است. و این محدود به هیئت حاکمه نیست بلکه در کل جامعه است. جناح های مختلف هیئت حاکمه با هم در نزاع هستند و حتا جناحی هست که می گوید سیاق حکومتی در 150 سال گذشته و دموکراسی بورژوازی را باید دور ریخت. انشقاق در قدرت حاکمه و در جامعه در چارچوب نظم موجود، غیرقابل حل است.

⁵ باب آواکیان با تحلیل علمی از زمینه ها و شرایط عروج بنیادگرایی اسلامی و خصلت تضاد میان بنیادگرایی اسلامی و امپریالیسم، عروج بنیادگرایی اسلامی را «تبارز غریب تضاد اساسی سرمایه داری» می خواند. منظور از «تبارز غریب» و «غیر متعارف» آن است که تا پیش از این، کارکرد سرمایه داری، نیروهایی مانند نیروهای سوسیالیست و ملی گرای سکولار را در ضدیت با خود به میدان می آورد. اما مورد بنیادگرایی اسلامی شبیه آنها نیست. در این جا با یک نیروی ارتجاعی طرف هستیم که از یک طرف نشو و نمایش وابسته به حرکت سرمایه داری امپریالیستی و ساختارهای آن در جهان است و از طرف دیگر، در تضاد با آن قرار دارد و مشروعیتش را از این ضدیت و بازگشت به اخلاقیات و روابط اجتماعی پیش از سرمایه داری می گیرد. آواکیان، تحلیل می کند کارکرد سرمایه داری امپریالیستی، خاک حاصلخیز رشد آن را فراهم کرده است. چگونه؟ با از بین بردن دائمی بافت جامع تحت

سلطه امپریالیسم و هم زمان سرکوب نیروهای بورژوا دموکرات که همیشه خواهان تبدیل شدن به چیزی شبیه «غرب» بوده اند و سرکوب نیروهای کمونیست انقلابی که به درستی راه حل عقب ماندگی و فقر و فلاکت گسترده در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم را در انقلاب کمونیستی مانند آن چه در چین تحت رهبری مانوئسه دون رخ داد، می دانستند. این سرکوب های چندگانه، میدان را خالی کرد و در این میدان خالی، بنیادگرایان اسلامی توانستند نفوذ زیادی در میان قشرهای محروم و متوسط جامعه پیدا کنند. و تصادفاً، فاجعه بزرگ سیاسی دیگری در جهان رخ داد: احیای سرمایه داری در چین سوسیالیستی به سال 1976 که سرآغاز افت مبارزات انقلابی و مترقی در کشورهای «شمال جهانی» و «جنوب جهانی» و غلبه ضد انقلاب در سراسر جهان شد.

⁶ طبق تحلیل باب آواکیان، یکی از تغییرات مهم جهش بزرگ در انگل و ارگی امپریالیستی در آمریکا است. وی قوای محرکه شکل گیری این اوضاع جدید را تحلیل می کند و نشان میدهد که زیر فشار چه اوضاعی راه حل های فاشیستی مثل حریق گسترش پیدا می کند. راه حل های فاشیستی در رابطه با این که طبقه حاکمه چطور خودش را سازمان دهد تا به ضرورت حفظ سیستم جواب دهد جلو گذاشته می شود و از استیصال و بی ثباتی و ترس توده ها برای گوشت دم توپ کردنشان استفاده می کند.

⁷ نقل شده در باب آواکیان. **آینده ای بسیار وحشتناک یا حقیقتاً راهی بخش؛ بحران عمیق، شکاف های عمق یابنده، چشم انداز جنگ داخلی – و انقلابی که فوراً لازم است: شالوده ای ضروری، نقشه راهی پایه ای برای انقلاب**

⁸ باب آواکیان در «نگاهی به جنبش بین المللی» بخش دوم از جزوه «تضادهای حل نشده»؛ با اشاره به لنین در مورد تفاوت «توده ها» با «توده ها» در مقاطع مختلف می گوید: لنین گفت تعریف و معنی «توده ها» به نسبت اوضاع متفاوت در اوضاع عینی، تفاوت می کند. در برخی مقاطع وقتی فاکتورهای عینی و ذهنی نسبت به انقلاب خیلی مساعد نیست، و نیروهای کمونیست ضعیف هستند و تلاطمات انقلابی وسیع در جامعه و جهان وجود ندارد، عبارت «توده ها» به طور موجه می تواند چند صد نفر را در بر بگیرد. اما وقتی خیزش های اجتماعی وسیع داریم یا کل جامعه درگیر در بحران عمیقی شده است، عبارت «توده ها» نه تنها هزاران بلکه صدها هزار و میلیون ها نفر اطلاق می شود. مهم است که درک ایستا و متافیزیکی از «توده ها» به عنوان یک کاتگوری که گویا همواره مترادف با اکثریت یا یک بخش بسیار بزرگ از جامعه است نداشته باشیم.

⁹ آثار رفیق امیرحسن پور در مورد کوردستان ایران و عراق و کوبانی، درس های جهانشمول بسیار مهمی در مورد نقش عقب مانده و ارتجاعی که ناسیونالیسم در جنبش های مردم خاورمیانه بازی کرده است دارد. به سایت زیر رجوع کنید: cpimlm.org

¹⁰ ابزارگرایی برخی از این گروه های ناسیونالیست (جورج حبش و حواتمه) تا حدی بود که به خاطر جلب حمایت شوروی، مارکسیست لنینیست شدند. کاملاً مشابه فیدل کاسترو که سال ها پس از کسب قدرت و زمانی که کاملاً وابسته به شوروی شده بود اعلام کرد که مارکسیست لنینیست شده است.

¹¹ نقل شده در باب آواکیان. **آینده ای بسیار وحشتناک یا حقیقتاً راهی بخش؛ بحران عمیق، شکاف های عمق یابنده، چشم انداز جنگ داخلی – و انقلابی که فوراً لازم است: شالوده ای ضروری، نقشه راهی پایه ای برای انقلاب**